وسعت ساده

مجموعه شعر

81 تا 83

فریدون گیلانی

وسعت ساده
فریدون گیلانی
مجموعه شعر های 81 تا 83
روی جلد : پانته آ
حروف چینی کامپیوتری و صفحه آرائی : بهناز بهاری
چاپ اول شهریور 83

فهرست

عنوان	شماره صفحه
1 - دست ها و پل ها	7
2 - گل سرخ	8
3 - دست های تو	9
4 - شاخه ها	11
5 - اعلامیه	12
6 - صدای تازیانه	13
7 - غزل	14
8 - چشم تو	15
9 - این جوانه	16
10 - پنجره و قطار	17
11 - ستاره	18
12 - زلزله	19
13 - سرودی برای قربانیان بم	20
14 - زندگینامه	21
15 - بهاری دیگر	28
16 - دیوار اوین	31
17 - تهدید و انفجار	33
18 - جشنواره تهدید	38
19 - ویرانی	44

فهرست

عنوان	شماره صفحه
20 - جنگل عشق	45
21 - شکوفه	46
22 - وسعت ساده	49
23 – فریاد مردم	55
24 - پیکار ملت	57
25 - عاقبت سلطه ی دین	59
26 - قیام خلق	61
27 - این زنگیان مست	63
28 - هشدار مسلمان	65
29 - آی معمم	67

دست ها و پل ها

همه جا آب بود
جز آن جا که پل شکسته بود
جز آن جا که دست مردم بسته بود

مسافران نمي دانستند که هوا را
در کدام خياباني دنبال کنند
و عکس ها را چگونه ارزان بخرند

به اين همه پرچم شکسته بايد شك کرد
زمين را آبياري نکرده اند

همه جا آب بود
جز آن جا که پل شکسته بود
جز آن جا که دست مردم بسته بود .

گل سرخ

مادرم را دیدم
صف سنگین ملاقات امانش نداد
حتی نتوانست گلی را که بر سینه اش سیاه شده بود
به من برساند

گل سرخ سینه من که باز شد
مادرم را به رگبار بستند
لبخند مادر من از دیوارها گذشته است

باید تندتر بروم
باغ گل سرخ را غارت کرده اند
اگر این لبخند بسوزد
گل سینه من هم سیاه خواهد شد .

دست های تو

دنبال من نگرد
من می توانم لای هر کتابی باشم
و در مقابل هر باد ویرانگری
گردن کشیده باشم

اگر دستت را پیدا می کردم
دنبال خانه ای می گشتیم
که به تصرف شب در آمده است

فانوست را بالاتر بگیر
ممکن است کتاب مرا هم
زیرپای شما ریخته باشند

دنبال من نگرد
خاموشی چندان است
که پرنده ها یادشان رفته بهار است .

شاخه ها

این شاخه ها
هرگز به شما سلام نخواهند کرد
هیچ نسیمی از گزند چشمان شما در امان نیست
شاخه باغی می خواهد که مثل آزادی خرم باشد
دست های شما پر از میله و تازیانه و تهدید است
این زندان را به زودی
محل ملاقات عاشقان خواهیم کرد
حضور شما
مزاحم تنفس انسان است
فردا که باد بگیرد
جای پای شما پاک می شود

این شاخه ها
به شما سلام نخواهند کرد .

اعلامیه

پشت پنجره مخفی شو
بوسه ای راهش را گم کرده
در کوچه ها آنقدر اعلامیه چسبانده اند
که ممکن است
از بوسه آتش ببارد .

صدای تازیانه

عشق را
همین دو کوچه بالاتر
تواب کرده اند
گوش ها را بگیرید
صدای تازیانه از مرزها گذشته است .

غزل

آخرين مرزباني
كه از فرار چشم هاي تو خبر مي داد
خود به اسارت در آمد
ديوارت را كوتاه كن كه عاشقان
از بلنداي چشم هاي تو مي ترسند .

چشم تو

چشم تو
مثل راه رفتن در شب هاي مهتابي است
چشم تو مثل ابهامي است
که پله ها را
آرام مي پيمايد
چشم تو راهنماي شفافي است
که جاده ها را از دره مي ترساند
چشم تو مثل صداي کتابي است
که وقتي منتشر مي شود
گزمه ها دنبالش مي کنند
و خواننده سرگيجه مي گيرد که کجا پنهانش کند

تنها يك نگاه تو کافيست
که همه ي غنچه هاي جهان باز شوند .

این جوانه

چنین بود که وقتي مرا در زمین کاشتند
دشت ها را در شعرم یله کردم
و لابه لاي گندم ها جوانه زدم

چراع ها را روشن کنید
کشتي ها در مه گم شده اند
این رود خانه نمي تواند بدون تو
دریا را پیدا کند
ما خانه ي همه ي عاشقان را مي شناسیم
و مي دانیم که شقایق چگونه کوه را مست مي کند

چنین بود که وقتي مرا در زمین کاشتند
صدا ها تبدیل به آهنگ آزادي شدند
و آنهمه دشت
شعرم را خرم کردند .

پنجره و قطار

طراوت نگاهت چندان بود
که من فصل هایم را گم کردم
و در پنجره ي قطار ها بزرگ شدم

اگر تو بهار باشي
جهان را دوباره صداي آزادي بر مي دارد .

ستاره

اگر این پرنده هم
کنار خانه من لانه بسازد
مي توانيم براي صبح
پيام مودت بفرستيم
و ستاره ها را بي دريغ سان ببينيم

وقتي هوا بدون دغدغه از دروازه بگذرد
يك دنيا خانه دارد كه در آن بشكفد
و نژادش را باخيال راحت
به شب بسپارد

عابر منتظر است که ستاره سرخ را ببیند و گل بدهد
مردم پنجره ها را باز کرده اند.

زلزله

آنقدر بر ویرانه ات گل می گذارم
که باغ هایت از خواب بیدار شوند
و شاخه هایت
کوچه های ایران را
پراز غنچه ی آزادی کنند

سراز ویرانه بردار زادگاه آفتاب
که حریق خانه اکنون
دیوارهای زمین را فرو ریخته
و زبان انسان را سوزانده است

اگر این خرابه فریاد برندارد
زلزله ی حکومت اهریمن
تمامی ایران را به خاک خواهد سپرد !

سرودی برای قربانیان بم

آنگونه که تو بر سر می زنی
دست های من از فردا محروم می شوند
و چشم های من
در نگاه فرزندی که در بازوان می فشری
غروب می کنند

آن گونه که تو بر سینه می کوبی
جهان از این همه ویراني می ترکد
و شعر
خود را در قدم انسان آتش می زند

این زلزله از چیست که آبادی را بلعیده
و از آزادی چنین ویرانه ای ساخته است
فرزندت را در دست های من از خواب بیدار کن
فردا را به چشم های من بازگردان که انسان
سپیده دم از ویرانه برخیزد !

زندگینامه

محل تولد من کناره های هرات است
- پر از هراس مرزی
- پر از شب هائی که معلوم نیست صبحی داشته باشند

همیشه زندگی یم را صدائی ترسانده
و آفتابی رنگ پریده در امتداد نگاهم غروب کرده
همیشه وقتی بر می گردم
بجز ویرانی از آن تولد چیزی به جای نمانده
و هیچ وقت حتی خانه های ویران
برای یک شب من هم اتاق ندارند
در ازدحام آدم ها و تفنگ ها بزرگ شده ام
ولی نه آنقدر که قدِ کوه باشم
و چندان بزرگ که اندامم
- بتواند زبان ناکامش را از زیر آوار بیرون بکشد

من اهل افغانستانم
اهل کوه های مهمان کش

- خانه های پژمرده
- سلام های مرده
- شانه های افتاده

و دست هائی که آن ها را به نام آزادی از پشت می بندند

* * * * *

محل تولد من اطراف کوه های کرکوک است
کنار جاده هائی که به افتخار برادر کشی شعر می سازند
- و احمقانه برای دزد سوم
کلاه از سر بر می دارند
در التهاب نفت و دعوا بزرگ شده ام من
چراغم اما همیشه خاموش بوده
و پای کوه / لاشخورها همیشه با جسد من جشن می گیرند
هنرمندان همیشه از این صحنه تصویرهای پرفروش می سازند
سیاستمداران روی سن و سال لاشخورها شرط می بندند
و بچه ها خیال می کنند لاشخورحیوان نجیبی است
- که مثل ریگ آزادی می زاید
و آدم را برای این میل می فرماید که بال پروازش

- برای بردن آزادی به کشورهای دیگر
- قوی تر بشود

و با هر نشست و برخاستی
زمین را برای آبادی با بمب های بشر دوستانه شخم بزند

من اهل شمال و جنوب وشرق وغرب عراقم
در اطراف بصره با خرما فال می گیرم
که وینستون چرچیل کی بر می گردد
کنار دجله خواب ماهی را می بینم
- که قیافه ی آدم های سیر یادم نرود

و در افت و خیز آب های خلیج
به جای مجسمه ی آزادی
- شمایل سربازان انگلیسی را سان می بینم

و در زبانه های ساده لوح نفت موصل
نظامیان امریکائی را می بینم که با چهل دزد بغداد
زبان انگلیسی را با نفت تاخت زده اند و به قدری مست اند
که فکر می کنند کردستان از توابع کانزاس است
و بر تن ماهی های گلوله خورده
در آن عوالم مستی می شود لباس آزادی دوخت
و در بازار مکاره فروخت

* * * * *

محل تولد من
ستاره ی به خاک نشسته ی کرمان است
زمین بازی من باند پرواز ناوگان امریکا ست
- کتاب من ، تن شکسته ی سیستان و بلوچستان
و افتخار اجداد نا خلف ام آبادان است
که در کناره هایش به خط میخی نوشته است گودمورنینگ
- مبادا که آفتاب در لندن غروب کند

من اهل تاجگذاری های شیراز و امامزاده های خراسانم
در آب های یتیم خلیج فارس به دنیا آمده ام
و در هوای سرافکنده ی خزرگم شده ام

من اهل گیلانم
- اهل کردستان و آذربایجانم
زمین من پای کوه های کردستان
به جای گندم اذان و زندان می زاید
و از سربازان امریکائی عکس می گیرد که کردها
لباس پرزرق و برق را به جای نان به بچه ها نشان بدهند
و مطمئن باشند که بمب های امریکائی
می توانند کنار « برادران سپاه » قد بکشند

و رقص گاو چران های تکزاس را
- به رقص های بلند بالای کردستان اضافه کنند
تتم پر از مزارع محبوب گیلان است
- پر از عبور دهقانان در غروب شالیزار
سرم هنوز
پراز صدای تازیانه ی ارباب و
امر و نهی « برادران بسیح » است
غم ترانه های طالش
دلم را چنان انباشته که فکر می کنم
روس ها فدای نجابت شده اند
و آسیای میانه مجبور است به ویسکی بگوید
ودکای امریکائی

سرود ناقص آذربایجان
همیشه مرافریب داده که قفقاز
- محل تولد انسان است
و آذری ها همیشه تاریخ را باید نیمه کاره برگردند

من اهل هوای گرفته ی ایرانم
رفیق من
به زبان زخمی آذربایجان جان می بازد

و همسایه های پریشان من
از امتداد خلیج بگیرید تا تمام ارس
خیال می کنند سیاهکل گناه کرده
که حیثیت جنگل های ایران است
و اگر مصدق را لاشخورها نمی خوردند
چریک های فدائی مثل بره نماز می خواندند
و مثل سربازان گارد جاویدان
به شاه می گفتند خدایگان و بزرگ ارتشتاران
و امروز هم از همان کوچه
به سمت مقبره ی دیو جماران رژه می رفتند

محل تولد من
درست همان خیابانی است
که امروز قبله گاه نوکران امریکاست
کنار روزهای مرفه
در اطراف کاخ های زیبا و مسجدهای اعلا و کلیساهای رعنا
به قدری نان خشک را به آب های آلوده زده ام
که فرزندانم حتی خواب غذای خوب را هم نمی بینند
و می دانند که حتی اگر بهار هم بیاید و آفتاب بزند
- تازه باید هوای یخبندان را

به جای صبحانه سربکشند
و سعی کنند که پائیز را بسیار عزیز بدارند

* * * * *

به زندگینامه ی من می توانید تا صبح بخندید
و با اشاره ی دستی
مرا مثل همیشه کت بسته به فرودگاه ببرید
تا به آن جهنم برگردم
ولی شما بهتر می دانید که زیر پرچم آزادی
زبان و نان مرا واشینگتن بلعیده
و روزهای گرم شما را با فقرمن تامین کرده

شما می توانید این جا در آلمان و بریتانیا و هلندهم
دوباره و این بار به نام پناهنده
- محل زندگی یم را به آتش بکشید
- برای من زندانبان بگذارید
- صدایم را با قرارداد تاخت بزنید
- تنم را دوباره ، مثل وطنم تکه پاره کنید
و حتی مرا وادارید که خودم را به داربیاویزم
به هر حال اما ، من و شما روزی

همین نزدیکی ها ، در چهار راهی همدیگر را خواهیم دید
که اسمش هرچه باشد ، حادثه نیست !

بهاری دیگر

برای مریم

گردن فراز
بردرگاه بهار ایستاده بودی
هر شاخه ات
زمزمه ی دلنواز عشق بود
که در شریان های آینه جاری می شد
و طلوع آفتاب را
در خیابان های تشنه به اهتزاز در می آورد
هر برگت
فراخوان فریادی بود
که به مصاف زمستان رود

* * *

آرام
در انتظار آرامش
همیشه چشم به راه رایحه ی دلپذیر بهار بودی
و کوچه ها را

به عشق ملاقات نسیم
از پاشنه در می کردی

* * *

یال و کوپالت را
چتر عابران پریشان کرده بودی
تا مگر آواز بهار
جهان تازه نفس را روی پا بنشاند
و کودکان تازه به راه افتاده
پروانه را در بستر آزادی دنبال کنند
و از دام ها شان
نوروز را در حریم خودبپوشاند

* * *

این رعد و برق تند
گذر خواهد کرد
و این هوای مه آلود
خواهد شکفت

* * *

فردا
گردن فراز
آرام
پرشاخه
باید از خود
بهاری دیگر بسازی .

دیوارهای اوین

پروائی از بلندی دیوارها ندارم
می توانم هنوز هم
با کمر خمیده از شکنجه ی بازجو روح الله
و چشم هائی که می توانند لباس نظامی را
پاره پاره کنند
به چابکی شما روی سیم های خاردار راه بروم
و به ریش حرف های خاردار بخندم

پروائی از خرابی سطرها ندارم
می توانم هنوز هم
صدایم را که در زندان جا مانده
در فاصله ی هولناک آدم ها بشنوم
و از دست هایم پتکی بسازم چندان گران
که برکمر روح الله بنشیند
و دیوارهای اوین را فرو ریزد

من از این می ترسم که وقتی شما را

در کوچه ها و خیابان ها می بینم
از ترس جان تان
به سلام من هم جواب ندهید
و فکر کنید که می شود دیوار را
با غمزه های شاعرانه فروریخت
و در غم بچه های زندانی
مثل پرنده مست کرد و به جان درخت ها افتاد

پروائی از بلندی دیوارها ندارم
می توانم هنوز هم
با کمر خمیده صدای شما را
در شهر شهر و سطر سطر دنیا
در گوش عابران مرفه بپیچانم.

تهدید و انفجار

تقدیم به خانواده های قربانیان قتل عام سال1367

دانه های بیابان را بشمرید
آنقدر به زمین تفته بکوبید
که جهان
خاک برسرکند
شب از فرط گرما ورم کرده
سحر از حجم انتظار ترکیده است

قطره های خورشید را
در غزل های قدیمی قاب بگیرید
مرزها را موریانه برداشته است

زراعت بی حاصل را خواب خورده است
رگه های آب را جنگل سرکشیده

زمین در آستانه ی ویرانی گم شده است

مرا بمباران کنید
تپه ها ترک برداشته اند

* * *

همه ی راه ها را
به روی صبح ببندید
همه ی خنده ها را
برلب های ترک خورده خشک کنید

قهقهه در مقدمه صبح شکسته
صدای پرنده به کوه شک کرده

خبرها را به عروسی ببرید
سایه ها را سازمان بدهید
ازخانه ها
مثل غروب خداحافظی کنید
واز آن همه ستاره
در خانه های امن اعتراف بگیرید :

" که آسمان به نفس تنگی افتاده
" که زمین / هرگز باردار نبوده
" که راه رفتن
یعنی جای پای مرده
" که انسان به جای غذا سرود می خورد
و کودکان را
به جهانگردان شکمباره می فروشد .

اگر این رودخانه به دریا نریزد
جهان را سیل بر می دارد .

* * *

فکر را زندانی کنید
شعر را بسوزانید
آزادی را در خیابان ها مخفی کنید
به تن شکسته ی لبخندها
تازیانه بزنید
خانه ها را
پشت پرده بخوابانید
براندام موسیقی

آب توبه بریزید
و تا می توانید
از انسان مترسک بسازید

نفس از حرارت چشم ها گرفته
عابران زیرباران تهدید مات شده اند

* * *

چهارراه ها را
پراز دیواره های گوشتی کنید
به دیواره ها بگوئید گازبدهند !
- بگوئید گاز بگیرند !
- بگوئید انسان را شخم بزنند !

و تا می توانید
تهدید تولید کنید
و به هیولا بگوئید فرشته زیبا رو

اگر این دیوار فرو ریزد
شهر منفجر خواهد شد .

جشنواره تهدید

شهر خیس
بالکن های خالی
سردردهای مزمن

مواظب باشید فشارخون تان بالا نرود
ورود به جشنواره ی تهدید آزاد است
صندلی ها را غرق در گل کرده اند
صدای گویندگان را در ابریشم پیچیده اند
رادیوها را بازکنید !
موج آزادی جهان را برداشته است
برای رعایت حال ما
کاروان پرواز ساخته اند
فرودگاه ها را ببندید
باند پرواز را بشوئید
دستمال ها را پهن کنید !
* * *

شهر خیس
آدم های مه آلود / در تظاهرات آخر پائیز
شانه های افتاده
چشم های دریده
ستایش های دلنشین شاهانه
شعرهای دلفریب عارفانه

بیابان ها را ببینید که دیگر ترک نمی خورند !
شهرها را ببینید که دیگر گریه نمی کنند !
بچه ها را ببینید که دیگر تازیانه نمی خورند !
دختران را ببینید که آزادانه در بازار منتظرند !
و خریداران را ببینید که عمامه و تاج را
در دلار امریکائی پیچیده اند !
و زبان را چه روان به کمر بسته اند !

* * *

شهر خیس
دست های مقوائی
تانک های آلمانی
سپرهای انگلیسی

کابل های اسلامی
آزادی های امریکائی
و تا چشم کار می کند صداهای کیلوئی

در این کناره باید دهقانی
دنبال فرزند گمشده اش بگردد

نگاه کنید !
پشت شیشه پر از مهربانی های بازاری شده است
و کارگران درکارخانه ها « پال تاک » می خورند !

* * *

این پرچم ، زرد است
آن پرچم ، سبز است
نسل باران
زیر آفتاب کباب شده است
و ساقه های دیروزی
گلدان و خاک را مخفی کرده اند
که آدم ها رنگ سرخ را نبینند

* * *

آدم های خاردار
انتظامات با وقار
سپیده ی سایه دار عهد قاجار
شاعری که پنجره را ببندد
تا صدای پرنده آزارش ندهد
و برای کشتن پرنده تیرو کمان بسازد
فردا که بهار در آید
با آن همه پرواز و آن همه آواز چه خواهد کرد ؟!
نگران نباشید
در اینترنت هم می شود بمب ده تنی ساخت
لایه های درخت را هم لابد
می شود به گردن پرنده بست

* * *

شهر خیس
سیاستمداران حسابدار
غذاهای رژیمی
انقلابیون بیکار

کلمات نا به سامان قدیمی

این همه دیوار
پر از شعارهای جاندار !

نگاه کنید !
چهارراه ها را با حصار گوشتی بسته اند
و عابران را به سمت بیابان
شلیک می کنند

قرص خواب بخورید !

حکومت شب
سوار اینترنت شده است
شبکه های پرواز
گلوله را به جای نان به خانه ها ترزیق می کنند
و به ریش کارخانه های رهبر سازی می خندند

از جای تان تکان نخورید
هوا سرد است
شهر شلوغ است

یانکی ها در راهند
قایق ها منتظرند
ثبت نام کنید
قاشق ها را آماده کنید
می توانید فردا به جای عمامه تاج میل بفرمائید
و می توانید
کتاب را خط بزنید
کوچه را خط بزنید
انسان را خط بزنید
و عمامه و تاج را
لای پرچم امریکا بپیچید

جای شما در تشییع جنازه محفوظ است .

ویرانی

ویرانی
بسیار دیده ام
و بسیار شنیده ام که ویرانی
صدا را خط زده
و پرواز را ممنوع کرده است

وقتی بچه ها
در کوچه ها بیهوش می شوند
ویرانی منطقه را از دو سمت می بندد
و چهار راه ها را به خواب می برد
خواب
بیانیه ی رسمی ویرانی ست .

جنگل عشق

تا آخرین شاخه
با نگاه دنبالش کردم
آنقدر کوچک بود
که از شبنم خجالت می کشید
و آنقدر بزرگ
که درخت ها تحمل نگاهش را نداشتند

اگر بشود شاخه ها را
در قدمش راضی کرد
باید جنگل عشق را
به ما نشان بدهد .

شکوفه

هدیه ای برای تولد دخترم رکسانا و جوانان محروم وطنم !

به هر زبانی سخن می گویم
که شکوفه
در مقدمه ی صبح
تلف نشود .

باران گرگ و میش
اگر مهاجم باشد
جریان پرپر شدن را
به جان پنجره ها می اندارد

به هر زبانی سخن می گویم
که رودخانه
به هیجان در آید

و
سیلی پراز گل پرپر
در کناره های آب زبان بگشاید

انسان امیدوار است که خورشید
در نیمه راه مصالحه نکند
آنقدر فانوس روشن کرده ایم
که زمین
متحیر مانده است

به هر زبانی سخن می گویم
که نسیم بداند
کوچه خطرناک است
و در اطرافش
درخت ها را به اتهام رشد
هرس کرده اند

نگاه کنید چه هیولائی در آینه قد می کشد
و چه آرام ستاره ها را زخمی می کند
کفش ها را عوض کنید

عینک ها شما را فریب داده اند
کسی در اندام های زنده
نمی میرد
آبله ی راه که فرو نشیند
زخم ها
زبان باز می کنند

به هر زبانی سخن می گویم
که شکوفه
در مقدمه ی صبح تلف نشود .

وسعت ساده

آنقدر ساده بود که وسعت را
لای انگشتانش مخفی می کرد
و می پنداشت که با نگاه
می شود سرعت را
در جاده ها تعقیب کرد
و لابه لای گیسوان باد
قطار تند رو ساخت

آنقدر ساده بود
که از قصه آینده می ساخت
و خیال می کرد
می شود با مناره به آسمان رسید
و آجر ها را با اذان تنظیم کرد

* * *

وقتی چشم هایش را بستند
و صدای تازیانه در خاطره اش زبانه کشید

وسعت ساده از دست هایش پرید
عشق
در کتاب های مقدس آویزان شد
و آن همه مناره و آدم
در چشم هایش فرو ریختند

تصویرهای برهنه را
جدی بگیرید
آدم ها
به سادگی
خاکستر شده اند

بنویسید که وسعت را
مثل شعرهای پژمرده
ازخیابان ها جمع کرده اند
و در سپیده ی صبح
تصویرهای شکسته را
پای جوخه پرپر کرده اند

باورها را ردیف کنید
فرمان آتش

صادر شده است

آنقدر ساده بود که می پنداشت
وسعت را
کارخانه های مقدس می سازند.

به شیوه شعر رزمنده دوران مشروطه ،
برای مبارزان ایران

فرياد مردم

جور مردم را كشيدن عار نيست
حرف ملا را خريدن خواري است

مملكت وقتي به تنگ آمد زجور
در پي ملا دويدن زاري است

خلق مي خواهد ستم را بركند
آن يكي در فكر سازشكاري است

آنكه ملا را عبادت مي كند
از سر بدبختي و بيعاري است

مملكت را يكسره خوردند رفت
اين چه وقت شوخي درباري است؟

صحن دانشگاه غرق خون شده
کار این دیوانه آتش باري است

فکردانشجو طناب دار او است
این حکومت، دشمن بیداري است

کارگر در فقر پرپر مي شود
مزدکارش سجده اجباري است

ارمغان منبر مردم فریب
دار و زندان و غم و بیکاري است

ریشه هاي زندگي را سوختند
وقت جنگ است این، نه وقت زاري است

گر به توفان سرکشد فریادها
نوبت درمان این بیماري است

پیکار ملت

وقت است که بیدار شود ملت ایران
آماده پیکار شود ملت ایران

تابرنکند ریشه بیداد و ستم را
در چشم جهان خوار شود ملت ایران

برخرد و کلان، پیروجوان، رحم نکردند
باید که طلبکار شود ملت ایران

بردار کشیدند زنان را و یلان را
کز پایه زیانکار شود ملت ایران

یا باز کند قفل زندان ددان را
یا یکسره بردار شود ملت ایران

هیهات که این قافله در خاك نشیند
روزي که شرربار شودملت ایران

برخیز و برون کن ز در این راهزنان را
این گونه، پدیدار شود ملت ایران

تاکي بنشینیم که دستي به در آید
خود باید در کار شود ملت ایران

امروز که خلقي، همه درجوش و خروش است
وقت است که بیدار شودملت ایران .

عاقبت سلطه ی دین

از ترس خزان نیست که مهتاب غمین است
خورشید که بردار شود، عاقبت اینست

این رهبر دیوانه فقط عاشق خون است
آفت که به ملت بزند ، حال چنین است

وقتي که به منبر برود حل معما
سرنسخه عمامه ودستار ، همین است

با راي شما جامه تزویر دریدند
یعني که دگر صاحب عمامه امین است

درماه نشاندند سرو شکل ددان را
این زنگي دیوانه مگر ماه جبین است ؟

گویند که عادل شده ملاي مزور
کي دوزخ عمامه بهشت است و برین است؟

زحمتکش بیچاره ما آب ندارد
این راهزن قافله در فکر کمین است

تاراج شده سیم و زر مملکت ما
اینها همه از عاقبت سلطه دین است

مشتي دغل ودزد به املاك رسیدند
این سید خندان که دگر دزدترین است

گر مملکت ما شده آماج ستمگر
این فتنه گر از غفلت ما صدر نشین است

گر برنخروشد به ستمکاره ستمکش
این خلق بدهکار زمان است و زمین است.

قیام خلق

این خلق ستمدیده به پا می شود آخر
از حیله و سرمایه سوا می شود آخر

زنجیر به پایش زده ملای ستمگر
از این صف پوسیده جدا می شود آخر

تا بشکند این حلقه ی تزویر و ریا را
این زمزمه فریاد رسا می شود آخر

تاکی بنشیند که ستمکار بکوبد
یکپارچه خشم دل ما می شود آخر

عمری است که در ورطه ی سرمایه اسیر است
بنیان شکن فقر شما می شود آخر

چون کارگران در صف اول بخروشند
در خانه ما غلغله ها می شود آخر

گر دست تو در دست من و ما بنشیند
موج من و تو راهگشا می شود آخر

روزی که شود ملت ماتم زده برپا
میهن همه جا مال شما می شود آخر

فریاد بکش خسته ی زندان زمانه !
برخیز که این خلق رها می شود آخر.

این زنگیان مست

ما با غم و شکنجه دگر سر نمی کنیم
دیگر لباس عاریه در بر نمی کنیم

آنقدر روزگار سیه شد به چشم ما
کاین خانه را از این پس ، بدتر نمی کنیم

دیگر فریب مکر و ریا را نمی خوریم
خود را برای ملا پرپر نمی کنیم

کشتند بی شمار زما را ستمگران
خوفی دگر زلحظه آخر نمی کنیم

آنگه که رسم تعزیه برچیده می شود
رو جز به سوی باغ معطر نمی کنیم

فردا که آفتاب در آید به میمنت
جز فکر حال و روز بهتر نمی کنیم

این زنگیان مست فلک را دریده اند
شب را دگر قبول و باور نمی کنیم

خلق به خشم آمده برخود نهیب زد
ما دیگر اشتباه مکرر نمی کنیم

تا شر دشمن از سر این ملک کم شود
باکی ز اهل خنجر و منبر نمی کنیم

فریاد می کشیم که نابود باد جهل !

فکری جز این دیگر ، در سر نمی کنیم .

هشدار مسلمان

این عاقبت دین مبین است مسلمان
این دین مبین غرقه به کین است مسلمان

خون می خورد و باکی از افلاک ندارد
این معرکه با قتل عجین است مسلمان

گردن زدن و حد زدن و دست بریدن
در دین مبین قاعده این است مسلمان

زن در نظر دین مبین « مال حلال » است
آزادی زن مشکل دین است مسلمان

کشتند یلان را و بریدند زبان را
این هدیه ی آن خلد برین است مسلمان

این خاک ز دین بر سر این خاک وطن شد
برنامه اسلام همین است مسلمان

جز خدعه و نیرنگ چه دیدی تو از این دین
هشدار که این ننگ زمین است مسلمان

بشکن تن این قفل و برون آی از این بند
اسلام جز این نیست ، همین است مسلمان

فکری بکن آخر که وطن زیر و زبر شد
این فاجعه سلطه دین است مسلمان .

آی معمم

دست از سر این قافله بردار معمم !
این قافله را خفته نینگار معمم !

ای مرده خور مفلس هر دور و زمانه
ایران مرا مرده مپندار معمم !

بسیار در این گله چو تو گرگ فتاده
گرگان چو تو گشتند همه خوار معمم !

سالم کسی از مهلکه ی خلق نجسته
روزی که شده جامعه بیدار معمم !

آنقدر که تو کشتی و دزدیدی از این ملک
ملت شده از شکل تو بیزار معمم !

دانشجوی ما منتظر کارگران است
آن روز شود کار شما زار معمم !

در مسجد و تسبیح دگر معجزه ای نیست
دیوار شود بر سرت آوار معمم !

بشتاب که امروز دگر روز فرار است

خلقی است در این صحنه طلبکار معمم !

تا کی به سردار بری پیر و جوان را
باشد که روی خود به سردار معمم !

به این قلم منتشر شده است

شعر

1 – تمیشه مجموعه ترانه ها

2 – پادر رکاب خویش شعربلند

3 – کلمات گمشده شعر بلند

4 – شعر تبعید مجموعه شعر

5 – روزهای علف مجموعه شعر

6 – از خیابان سپیدار نقره ای برگرد مجموعه شعر

7 – آوازهای پناهنده مجموعه شعر

8 – این ابر این زمین مجموعه شعر

9 – این هزاره سوم مجموعه شعر

10- وسعت ساده مجموعه شعر

ترجمه :

11 – تربیت اروپائی رمان اثر : رومن گاری

12 – سیلاب های بهاری رمان اثر : ارنست همینگوی

13 – آنها که دوست دارند رمان اثر : اروینگ استون (چهار جلد)

14 – معین بسیسو مجموعه شعر اثر : بسیسو

15 – سوسیالیزم و انسان اثر : ارنستو چه گوارا – فیدل کاسترو

آثار دیگر :

16 – شیر قافلان کوه رمان

17 – لحظه های کوتاه اندیشه های بلند مجموعه مصاحبه ها نایاب

18 – قبیله آتش در تله گرگ خاطرات زندان اوین

19 – شبیخون تاتارها

20 – تناقض دموکراسی و جمهوری اسلامی